

❖ لادری - صادقی ❖

بقلم آقای امیرخیزی تبریزی

کلمه « لادری » که همه کس آنرا در سفینه‌ها و متون و حواشی کتابها
 کراراً دیده است . عنوان اشعار است که گوینده آنها بر نویسنده معلوم نباشد . عنوان
 مزبور چون بکثرت در کتب عربی و فارسی و بالاخص در سفینه‌ها بکار برده
 شده از این روست که برخی عقیده دارند که « لادری » اسم شاعری بوده است .
 و تاکنون متجاوز از بیست کس اصل و نسب « لادری » را از نگارنده پرسیده‌اند
 یاد دارم که وقتی یکی از بزرگان ادعا میکرد که « لادری » بدون شبهه
 شاعری بوده است مقتدر و در هر دو زبان فارسی و عربی ویرا سخنان نیکو
 و اشعار دلنشین است و در اثبات مدعا میگفت شنیده‌ام : « والاه » داغستانی
 در تذکره خود اسم ویرا بابرادرش در یکجاذ کر کرده و اشعار آنها را بسیار
 ستوده است . هر چند که تصور نمیرفت داغستانی را چنین اشتباه بزرگ روی
 دهد لیکن تأکید و مقاومت بیش از اندازه را وی در صحت روایت مرا بشبهه
 انداخت و چنین دانستم که شاید داغستانی نیز امر مشتبه شده و موهومیرا
 موجود پنداشته است . وقتی از این تردید فارغ آمدم که در تذکره داغستانی (۱)
 در روضه (لام و الف) اسم این دو برادر را بدین نحو خواندم :

« ملالا ادری و ملالا اعلم پسران ملا فراموش بن ملا عنقای عدم آبادی .
 سیمرغ اندیشه در قاف فضائلشان پر ریخته و شهباز خیال در اوج عزتشان نفس
 گسیخته در عالم شاعری گوی سبقت در میدان تهمت‌ان این فن ربوده و در
 اقلیم سخنوری ابواب کرامات بروی جهانیان گشاده اند چنانچه از جمله خوارقشان

— ۱ — از فاضل محترم آقای همائی معلم ادبیات مدرسه متوسطه تبریز متشکرم

که تذکره داغستانی را چند روز با اختیار بنده گذاشتند

این است که در جمیع اعصار در عرصه بوده و هستند و خواهند بود . جرعه از جام خضر نوشیده و خرقه بقا از دست مسیح پوشیده اند . . . الخ

اطاله کلام در موضوع «لا ادری» بدان مناسبت روی داد که آنچه اکنون نگارش میابد راجع بموضوعیست که با «لا ادری» شروع شده است . و آن عبارتست از اینکه : مدیر محترم مجله شریفه ارمغان در شماره ۸ - ۹ همان مجله در زیر عنوان «لا ادری» چهار بیت مثنوی در بحر متقارب مقصور از سفینه استاد معظم آقای ملک الشعراى بهار نقل کرده و ضمناً بقارئین نیز اخطار کرده بودند که هر کس از اسم و رسم گوینده اشعار مزبور اطلاعی داشته باشد اداره مجله را بی اطلاع نگذارد .

ایات مزبوره که در آنوقت جلب توجه مدیر محترم مجله ارمغان را کرده بود عبارتست از این چهار بیت :

گهی عطسه زن گاه خمیازه کش	که مانها در آن عرصه مخموروش
چو از چرخ دوار آه سحر	گذر کرد تیر سه پر از سپر
همه آفت مزرع زندگی	ملخهای پیکان بپرندگی
چو از حلقه زلف خوبان نسیم	گذر کرد تیر از زرههای سیم

نگارنده اشعار مزبور را سالها پیش از آنکه در مجله ارمغان نشر شود از (شاهزاده محمد میرزای آراسته) که فعلاً عهده دار حکومت شهر خوه است شنیده بودم و از همانوقت در صدد تفحص برآمدم و تا جائیکه توانستم رفتم حتی از تصفح شهنشاهنامه «فتحعلیخان صبا» تبریزی الاصل (و کاشانی المسکن) دریغ نکردم . دریغ که رنجا همه بهدر رفت و دست بدامن مقصود نرسید تا آنکه چند ماه پیش در تاریخ عالم آرای عباسی در ترجمه حال صادقی افشار (۱)

۱ - چاپ طهران ص ۱۳۹ (در کتاب مزبور مصراع دوم بیت اولی اینطور بود

سند: مزرع آفت زندگی .)

بدین دوبیت برخوردیم :

ماخهائے پسیکان پسرندگی
شده آفت مزرع زندگى
تبرزین همیکشت از روی و پشت
یک-برا بتیغ و یک-برا بهشت
پس از دیدن دوبیت مزبور یقین کردم که مابقی اشعار نیز از آن
صادقیست ولی پس از رجوع بفتحنامه صادقی و تفحص زیاد آنچه بدست آمد
همان دوبیت بود که در تاریخ عالم آرا مسطور بود ندانستم که نسخه موجوده (۱)
ناقص بوده است یا اینکه در واقع باقی اشعار مزبور از وی نبوده است
از آنجائیکه یکی از ابیات چهار گانه سابق الذکر در صورت قطع متعلق
بصادقی بوده لازم دیدم شرح حال مختصری از وی نگاشته بمجله شریفه
ارمغان اهداء کنم

صادقی — اسمش صادق بیك از شعر او نقاشان دوره شاه عباس کبیر
است برخی از صاحبان تذاکر الشعراء ویرا از طایفه افشار میدانند حتی اسکندر
بیك نیز در تاریخ عالم آرا او را افشاری نوشته است ولی خود (صادقی) در
مقدمه کلیاتش راجع به نسب خود چنین گوید : « اقل و احقر عباد ذره بیمقدار
صادقی کتابدار معروض میگرداند که : بر همگان روشن و هویدا است که
این حقیر از طایفه اترکیست که به (خدا بنده لو) معروف و مشهورند و در
آغاز خروج و ظهور عالم گیری و کشور ستانی خسرو داد گر . . .
شاه اسمعیل (بن) حیدر حسینی بهادر خان از دیار شام بمتابعت و معاونت
باراده خود روی توجه بدرگاه عالم پناه آوردند چون طایفه صحرا نشین و
صاحب غنائم و مراعی اند در عراق و آذربایجان نیز بطریق معهود قریب بسواد
۱ — نسخه موجوده متعلقست بدوست بزرگوارم آقای نخچوانی که کتابخانه ایشان در

اعظم و شهرستان که مخالف پرورش چهار پایانست کمتر مسکن مینمایند مگر جمعیکه بسمت روشناسی و ملازمت مثل پدران اینحقیر و سایر ریش سفیدان که در پایه سریر اعلی بوده اند و میباشند .

(صادقی) در حدود (۹۴۰) در شهر تبریز در قرب محله (ویجویه) متولد شده و در همان شهر بسن رشد رسیده است چون سنین عمرش به بیست رسید پدرش کشته شد و مادرش در میان وراثت بیغمارت صادقی چون دید اندوخته پدر بکلی از بین رفت و روزگار تنگدستی فرا رسید در آنصدد که پناه بحمايت بزرگی برد ولی بمقصد خود نرسد ناچار رنج سفر بر خود هموار کرده ترک مصاحبت یاران و اقارب بگفت باحال پریش روی بمسافرت آورد و دل از مهر مولد خود برکند مدتی روزگار خود را در غربت گذراند و در عرض اینمدت باهر قسم از مردم بنای آمیزش گذاشت ، گاهی باخوبرویان نرد محبت میباخت و زمانی باژنده پوشان و قلندران میساخت از هر بوستان کلی و ازهر خرمن خوشه میچید تا آنکه (امیرخان موصولی) که آنوقت حاکم همدان بود از حال وی آگاهی یافته از بزم درد کشان بسجفلی خاصانش درآورد ، خرقة قلندری از تنش بیرون کرد و تشریف ملازمت بدوشش افکند مدتی در نهایت خوبی زندگانی میکرد و هرروز بعزتش افزوده میشد

صادقی بپاداش عنایات مبذوله خان مزبور قصاید زیادی در مدح وی گفته و مراتب شکر گزاری بجای آورده است .

چندی هم ملازمت اسکندر خان افشار را اختیار نمود و در زمان شاه اسمعیل نانی در سلك اصحاب کتابخانه دولتی منسلک بود و در زمان شاه عباس کبیر بمنصب کنابداری رسیده مورد شهنقت و عنایت سلطانی گردید .

از آنجائیکه طبعی داشت لاجوج و سرکش لذا بایاران و دوستان همواره طریق لجاج میپیمود و باخویش و بیگانه بخشونت و تندی رفتار میکرد و این تندی و سرکشی سبب آنشد که از بساط قرب سلطانی دور و از خدمت مرجوعه مهجور گردد باوجود این تاروز مرگ تغییر در منصب وی روی نداد و واجب کتابداریرا مرتباً از دولت میگرفت .

صادقی بعلاوه مقام شاعری مزایای دیگریرا نیز حائز بود از قبیل :
نقاشی و خطاطی و جنک آزمائی که تفصیل هر یک از آنها اجمالاً در ذیل نگاشته می شود .

نقاشی

شاعر مزبور این فن نفیس را از استاد یگانه (مظفر علی) که یکی از نقاشان چیره دست دوره صفوی بود فرا گرفته است و تفصیل آنرا خودش در آغاز منظومه (قانون الصور) نظماً بیان کرده است که خلاصه اش ترا اینست : در اوایل جوانی شغل من عبارت بود از خدمتگزاری سلاطین و بدین شغل دلخوش داشتم و کارهای دیگر را منافی شأن خود دانسته و از رسم و آئین پدر سر باز زدند ترا ننگ می پنداشتم . چون زمانی برین گذشت روزی ملتفت شدم که از خدمت سلاطین نفعی بر نمیخیزد بهتر آنستکه از کنام شیر دوری جویم و دست بدامن شغلی بزنم که در روزهای تنگدستی از من دستگیری کند ولی طبع بلندم بهر شغلی سرفرو نمیگردد و کارهای معمولیرا بانظر حقارت مینگریست تا آنکه تمنای دل بر آن شد که همت بهزادیم دستگیر آید و مرا از این ورطه هولناک نجات بخشد چون بدون رهنمائی استاد هنرمندی قدم بدین وادی گذاشتن کاری بود سخت دشوار لذا در پی جستجوی استاد (بهزاد نسبی) بر آمدم . پس از مدتی بذل مجهود بارزوی خود کامیاب شده شاگردی استاد مظفر علی را

اختيار كردم :

بآئين غلامی مدتی چند شدم در شیوه خدمت کمر بند
 ره صورتگری چندان سپردم که از صورت بمعنی راه بردم
 چون نامی آن پیر پرور (کذا) شدم بر کشور این فن و ظفر
 و در شرح حال که در مقابل بوستان سعدی گفته گوید :

وقتی در شهر حلب گرفتار تنگدستی شده و چند روزی در نهایت سختی
 گذراندم روزی با خود گفتم با این مایه صنعت روزگار به بینوایی گذرانیدن
 کاریست دور از جاده عقل باید از فردا دست بکار زده و تکیه بر نیج دست
 خود کرد :

چنان در دلم این سخن کرد جای دکه نشاختم پا ز سر سر ز پاه
 سحر نخل دانش بر افراختم حلب را بهشت هنر ساختم
 جهان را همیدادم از طرح نو زمانی و ارژنک بردم گرو
 مهانم بهزت سر افراختند کههانم بخدمت کمر ساختند
 بر وزی دوشد آن چنان شهرتم که بر کامرانی نبند فرصتم

فاضل محترم آقاي (تربیت) در (تذکره دانشمندان آذربایکان) در
 ضمن ترجمه حال صادقی مینگارد : « نقاشی - در مجموعه تصاویر (لنین گراد)
 يك تصویري موجود است که در زیر آن عبارت ذیل نوشته شده : شیه
 مرحوم مغفور تیمور خان ترکمان در سنه ۱۰۲۰ . مرحوم صادقی بيك افشار
 ساخته بود بنده کمینه معین مصور در سنه ۱۰۹۵ با تمام رسانید . « اسکندر
 بيك در تاریخ عالم آرای عباسی صادقرا در جزو نقاشان مینگارد و در توصیف
 قلم او گوید : « اما هیچوقت از نقش نقاشی غافل نبود و در آخر ترقی عظیم
 کرده مصور بی بدل نازک قلم و نقاش و طراح بیقرینه شد و بر قلم موی شکاف

هزاران پیکر بدیع بر لوحه مقصود مینگاشت . «
 در یکی از قصائدش که تتبع قصیده معروف خاقانیرا کرده «صبحدم چون
 کله بند آه دود آسای من» نقاشی خود را بدینگونه میساید :
 «چهره خورشید رویان میگشاید خامام ثانی اعجاز موسی شدید بیضای من»

خطاطی

معلوم نیست که صادقی در فن خط شاگرد کدام يك از استادان معروف
 آندوره بوده و تتبع شیوه کدامین استاد ماهر را میکرده است صاحب آتشکده
 در ضمن شرح حال وی (که من حیث المجموع یکسطر است) مینگارد :
 «نظر بمهارت خطاطی و نقاشی در کتابخانه دیوانی ملازم بود .»
 اگر صادقی در گفته خود صادق باشد باید خط ویرا بر خط میر علی
 و سلطانعلی که هر دو استادان مسلم نستعلیقند ترجیح دهیم چنانچه گوید :
 مرا بقطعه و کاغذ چه احتیاج بود که قطعه قطعه شعرم بود چو در خوشاب
 زمانه سفله نواز است ورنه بایستی که صد چومیر علی بوسه دادیم بر کاب
 به پیش من خط سلطانعلی و میرعلی چنان بود که بگل توده نقش پای غراب
 چنان بصورت اهل قدم دهم صورت که خط گرانش بخوانند قبله الکتاب

شجاعت و رزم آزمائی

اسکندر بيك در باره شجاعت وی گوید : «بمقتضای طبع نرکیت و
 شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت نموده شجاعت آن زمانرا بیابروت (کذا)
 در نمیآورد و در زمان نواب اسکندر زمان ملازمت بدر خان و اسکندر خان
 افشار اختیار نمود و در معرکه ترکمانان جلادتهای بیعقلانه از او بظهور
 رسید .» و خود صادقی نیز گاهی بشجاعت و جلادت خود اشاره میکند و
 در قصیده رائیه که از ممدوح خود گله میکند مزایای خود را بدین نحو

می شمارد :

شد چهل سال بلکه افزون تر که در این عرصه بگیر و بیار
 گاه در رزم کرده ام یارے گاه در بزم بوده ام غم خوار
 گاه از نوک خامه رنگین گاه از تیغ کمالک نکته گذار
 قاب خسرو شکسته ام بسخن دست بهزاد بسته ام در کار
 گاه در نقش صوت و قول عمل کرده ام کار حافظ ادرار
 با چنین دانش و هنر مندمے چون توان زیستن بخواری و خواری

و از آیات مزبوره برمیآید که علاوه بر مزایای مذکوره در فن موسیقی نیز
 دستی داشته و در قصیده مردف باردیف (من) که در جواب خاقانی گفته اشاره
 بموسیقی دانی خود کرده است
 نیست کار طبع من سر راست با قول عراق
 میکشد سوسے بیانی قول روح افزای من

گر بروی تازد برسم هرقلی آوای من
 شور در ایوان بهرام افکند غوغای من
 گر بآئین رهاوے بگذرم سوسے عجم
 زینت نوروزها گردد دم گویای من

پنبه می نهید ناهید در گوش از حسد
 هرکجا خیزد نوای نغمه یکتای من

شاعری

قدرت بیان و پایه کلام صادقی بخلاف عقیده خود چندان پرهایه و محکم
 نبوده است اگر چه در میان قصاید و غزلیاتش گاهی مضامین لطیف و معانی
 دقیقی دیده میشود ولی در قبال آن ترکیبات سست و مضامین غیر مطبوع نیز

بنظر میرسد بسیاری از قصائد فصیحای ماضی را تتبع کرده از قبیل خاقانی و انوری و ظهیر و کمال الدین و سعدی لیکن در هیچکدام نتوانسته است بحق از عهده برآید در قصیده که قصیده معروف ظهیر فاریا بیا

« سپیده دم که زندا بر خیمه برگزار گل از سراچه خلوت رود بصفه یار »
تتبع کرده و مطالعه اینست :
چنان خوش است فضای چمن ز فیض بهار که میدمدم روح از درو دیوار
چند مصراع از قصیده مشهور شیخ سعدی را « بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار » تضمین کرده است .

باجمله اشعارش یکدست و هموار نبوده پستی و بلندی های محسوسی در آنها نمودار است ولی خودش را عقیده بر آنست که در نظم و نثر استاد کامی بوده و کسی از سخنوران را یارای مقاومت باوی ممکن نبوده است و در تمام اقسام سخن خود را استاد میدانند چنانکه در یکی از قصاید فخریه خود گوید :

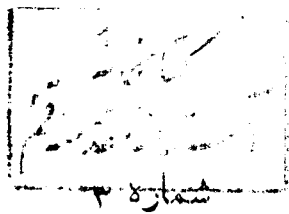
هزار گونه ثمر سر زلد زهر شجرم
جهان و هر که در او هست نیم جونخرم
بدین گدا صفتی شاه گوهر هنرم
زال آب لطافت چکدز شعرترم
نهد دیر فلک تاج آفرین بزم
نثار مهر نماید حقیر و مختصرم
ز چاررکن جهان نقش انهدام بزم
بگوش و گردن بگر سخن رسد گهرم
جهان پایه تنگی رسد زنی شکرم
شود پراز خلف الصدق خانه سرم

من آن حدیقه نظم که چون بهار رسم
من آن نیم که بود خوشه چین خرمن کس
بدین پیاده روی شهوار مغنوبم
شود ز عشق بتی چون غزل سراطبعم
قصیده که بقصد ثنا دم ترتیب
کنم بقطعه چو قطع طریق کشور نظم
اگر نهم رباعی بنام قافیه را
دم بشعر مسطح و زیور تسمیط
ریاض نظم بترجیع اگر بیارایم
کند چو طبع بترویج مثنوی رغبت

در میان قصائدی که تتبع کرده بهتر از همه قصیده‌ایست که در بیست سالگی در تتبع قصیده معروف کمال الدین اسماعیل بمطالع « روزی وطای کجالی شب بر سر آورم - بگریزم از جهان که جهان نیست در خورم » گفته که قریب بهفتاد بیت است برای معرفی قدرت شاعر مقداری از آن قصیده ذیلاً درج می شود :

عیسای مریم است زبان سخنورم
 گرید سالخورده دهرم خلاف نیست
 زانسوی چرخ رایض فکر مر است جای
 در شرق و غرب همچو شب و روز سایر است
 پیچد چون نافه ناف حسود سخن ز رشک
 خود را بقید سلسله ها بسته ام رواست
 طبعم قوی نموست چون نخل طربا گر
 اسلامی خطم بت خط خطا شکست
 سی روز روزه سخنم مسامی چون نیست
 یکقطره نیست هیبت دریا و چو در کان
 حر بای کلک من غم خورشید می خورد
 من شمع بزم خلوتیانم سموم غیر
 بحر من است گر شوم از غصه تلخ کام
 از هم لب فروغ نگشایم مگر بعنف
 خواری کشم بجرم هنر پروری هنوز
 دهرم بجای مهر کند کینه غالباً

دترم گواه لفظ که پا گیزه گوهرم
 لیکن ز گونه گونه سخن نخل نو برم
 کاین سبزه نیست در خور مرعای اشقرم
 عالم نورد تو سن شهبانے دفترم
 تا از قلم رواج ده مشک اذ فرم
 گر خوانیم که اسقفی صرف کافر م
 از ضعف همچو پید پا میرسد سرم
 در مذهب حسود ملیخای بتا گرم
 پنجاهه برسم سکو با بر آورم
 در پیش همت دل اندیشه پرورم
 اندوه بیضه چو کشف نیست در خورم
 نبود شگفت ریزد اگر خاک بر سرم
 کانم رواست تیشه اگر بر جگر خورم
 همچون صدف که سینه بود پرز گوهرم
 ممنون منت فلک بنده پرورم
 من ناخلف نیره این پیر مادرم



تادخست کام دهر ز نوش حدیث من
 شد دام ز مهریر ز دم سردی حسود
 آهسته ران راه حدیثم ولی عدو
 نو میدیم بروی هوس در فر از کرد
 گو بر فروز آتش خواری عدو که من
 بر من چو شیشه خنده ز ناست مدعی
 کار منست شیوه اکرام اهل حال
 اکنون که تن بخواری غم داده ام خوشست
 گر رد کنم حدیث تو ای سفله بدمگو
 از سهم کلک من رک جانت بریده است
 من خود همان شکسته و آزرده خاطر
 رو بر متاب بارک گردن سخن مگو
 من ریزه خوار خوان سخای شهنشهم
 از آنجائی که دوره زندگانی

در تنگنای حیرت از این تنک شکر
 دیرینه آشیانه طبع سمندرم
 هر لحظه تازیانه زند بر ناکورم
 تا دست آرزو نزند حلقه بر درم
 بر منجنیق صبر براهیم آزر
 چون خون دل ز دیده نریزد بسا غم
 آری زاصل آمده افعال مصدرم
 شال خشن بدوش نه دیبای شو شترم
 کان حرف دلخراش سفالیست در برم
 کافعی کش است زخم نصال دو پیکرم
 آن به که امتحان نکنی بار دیگر
 کی بر در تو راتبه خوار مقرر
 من شرمسار همت دارای داورم
 شاعر هیچوقت یکنواخت نبوده و دائماً

در صعود و نزول می باشد لذا افکار وی نیز هیچگاهی در روی اساس معینی
 گذاشته نمی شود و هر وقت بمقتضای حال و مقام چیزی می گوید گاهی دنیا
 را با خود مساعد یافته و اسباب عیش و طرب را حاضر می بیند و از جهان و
 جهانیان خشنود **میشود** . گاهی دچار فقر و تنگی می گردد و دنیا و مافیها را
 بیاد لعن و نفرین می گیرد و کمتر شاعری پیدا می شود که در سخنان وی ضد و
 نقیض مشهود نگردد شاعر ما نیز مانند همقطاران خود گاهی روی بدر بار
 سلاطین می آورد و گاهی از آنها اعراض میکند . گاهی سرمست عیش و طرب
 میگردد گاهی در توبه و استغفار میزند روزی صدر نشین و روزی زاویه

گزین است . و آنچه از گفته خودش برمی آید اینست که غالب ایام خود را در عیش و عشرت گذرانیده است

صادقی در تاریخ (۱۰۱۰) که عمرش بهفتاد رسیده بود در اصفهان تألیفات خود را جمع آوری و تدوین نموده و مقدمه بدان کلیات نوشته که شامل است به ترجمه حال مختصر و اسامی تألیفات خود که در این جا قسمت راجع بکتاب وی بدون تحریف نقل میشود : فی الجمله از مطالعه بمکالمه و از شنیدن بگفتن پرداختم باندک فرصتی بسیاری از هر قسم سخن گرد آمد چون از تعداد این واردات گزیری ندارد بتفصیل مصدع سامعان میگردد :

اول — قصاید که در حمد و نعت و منقبت و مدح پادشاه اسلام که به زبدة الکلام موسومست

دوم — مثنوی در بحر شاهنامه که حسب الامر پادشاه زمان که قبل از این زبان قلم و قلم زبان بد کر القاب آنحضرت رطب اللسان نشت که (موسوم) بفتحنامه عباس نامدار است

سیم — مقالات و حکایات بوزن میخزن و بوستان شیخین رحمهما الله که بشرح حال نامزد است

چهارم — در بحر خسرو و شیرین که بسعد و سعید مشهور است -

پنجم — دیوان غزل بترتیب حروف که در ایام عاشقی و بی سرو پائی حالی و غیر آن وارد شده بحاصل حیات نشانمند است

ششم — (تذکره الشعراء) بنهج مجالس النفاثس امیر کبیر علیشیر المتخاص بنوائی که بمجمع الخواص موسومست (این تذکره بزبان ترکی جغتای نوشته شده و زیاده بر چهارصد نفر اسامی شعرائے زمان خود را در آن نگاشته است)

هفتم — رساله تصویر و نقاشی و اسباب و ادوات آنها که به قانون الصور گفته شده.

هشتم — رساله منشآت و مکاتبات ترکی و فارسی که بملمعات روشناست

نهم - رساله معما که با اسم شعراء متقدمین و متأخرین حتی معاصرین خود گفته شده و در بحر رباعی ملنزم است و بتذکره الشعرا ناهزد است
 دهم - قرین رساله لذات مولانا معین استرآبادی که بتکلیف خوش طبعان نوشته و بحظیات (بحظیات) مشهور است
 و سایر نظم و نثر که در تهنیت و نعتیت و ثنا و هجا وارد شده اگر به ترتیب گفته شود ممکن که مستمع را از استماع آنها دلنگی حاصل آید؟ «(۱)
 در کلیات وی رساله ایست که در نقد اشعار فیضی گفته و بیست و چهار فقره است برای نمونه یک فقره از آن در اینجا ذکر میشود:

تضمین (۲)

فیضی از فکر توام دوش چنان خنده گرفت
 که دلم شب همه شب همدم بی تابی بود
 گردب بگر سخن از خنرف آراسته
 شعر در هند ماگو گوهر نایابی بود
 بعد از این شعر بمعیار علائی بفرست

کین همه سیم وزر اندوده قلبی بود
 سرم از فکر حدیث تو ببالین نامد
 مگر این گفته تو نسخه بی خوابی بود

فیضی (۳)

خنده میامد و از دور نماشامی کرد
 که سمنزار مرا جلوه عنابی بود

(۱) این قسمت مطابق آنچه در نسخه اصلی نوشته شده است قید گردید مگر مواردی که

بین الهالین نوشته شده است . (۲) این قسمت متعلق بصادقی است

(۲) متعلق به فیضی است

دل برون میشد و خوش خوش از زمین میغلطید
جرم بر دود دل سوخته ام بنهادند
پرنو آه مگر بستر مهتابی بود
که چرا ناله من اینهمه سنجابی بود

ابیات ذیل از فتحنامه وے نقل گردید

چو بزم صف رزم آراستند
گرفت آنچه آن آتش کین سپهر
ز هر گوشه مرکب برانگیختند
عقابان ترکش به هم متصل
ببستند مردان آن دار و گیر
چو برره شد از دست مردان گره
بسراه دلیران ز پیکان کین
خندنگی که از شستشان میجهید
دل سخت مردان کار آزما
ملخ های پیکان به پوندگی
زره های مردان کشورستان
علم گشت شمشیر دشمن فکن
تن پردلان چاک از پیش و پس
سپر ها ز زخم سنان رخته دار
نبرزین همی گشت از روی و پشت
بسوی سواران آن رزمگاه
ز آمد شد تیغ و تیر و تبر
در آن تنگنا تنک شد بر ملک
تاریخ و فائش برای نگارنده معلوم نگردید بنا بنوشته معین مصور که

ز پیکان و خون نقلومی خواستند
که بگداخت در بوته چرخ مهر
دو دریای آهن بهم ریختند
شدند از پی صید مرغان دل
خط مرک بر بال مرغان تیر
اجل را گره و اشد از داد و ده
قضا ریخت خار و خس آهنین
روان نیش پیکان بدل میخاید
مگر بود از سنک و آهن ربا
شده آفت مزرع زندگی
بزنبور پیکان شده آشیان
درو همچو جوهر بلا موج زن
نمودار دل ها چو مرغ از قفس
چو دامان گلبرگ از نیش خار
یکی را به تیغ و یکی را بمشت
که بودند بر کوه ابر سیاه
خندنگ نظر را نبوده گذر
ز مرغان روح آشیان فلک
تاریخ و فائش برای نگارنده معلوم نگردید بنا بنوشته معین مصور که

ذکرش گذشت تا سال ۱۰۲۰ زنده بوده است

تبریز فروردین ماه — امیر خیزی

*
*

شرح حال صادقی بقلم آقای تربیت در شماره اول سال جاری نگاشته شده و در همان هنگام شرح حال وی بقلم آقای امیر خیزی فرا رسید و چون هر يك از دو شرح حال متضمن فوائد ادبی عالی حده بوده بدرج هر دو مبادرت رفت .

وحید

انتقاد

بر کتاب احوال و اشعار رودکی

بقلم آقای یثربی

آقای مدیر محترم

جلد اول کتاب احوال و اشعار رودکی شاعر باستانی از اثر نویسنده متبوع آقای سعید نفیسی که تازه از چاپ بیرون آمده چند شبی بنده را بمطالعه خود مشغول ساخت زحمت مؤلف محترم این کتاب هر علاقه مند بتاریخ و ادبیات را مجبور باظهار تشکر و قدر شناسی مینماید ولی بنده در ضمن مطالعه آن در قسمتی که از روی مأخذ عربی ترجمه شده بود مختصر اشتباهاتی یافتم دریغ آمدم که این کتاب نفیس حاوی این اشتباهات باشد این است که بانهایت ادب و احترام متذکر آن اشتباهات شده و بمجمله محترم ارمغان برای درج تقدیم داشتم

در صفحه ۲۱۲ در ترجمه حدیث نبوی راجع ببخارا منقول از معجم البلدان سطر ۹ گوید . و مردم آن بر بستر خفته اند چون شمشیری که در راه خدا از نیام بیرون آید . عبارت خبر این است (کالشاهر سیفه فی سبیل الله) یعنی چون کسی